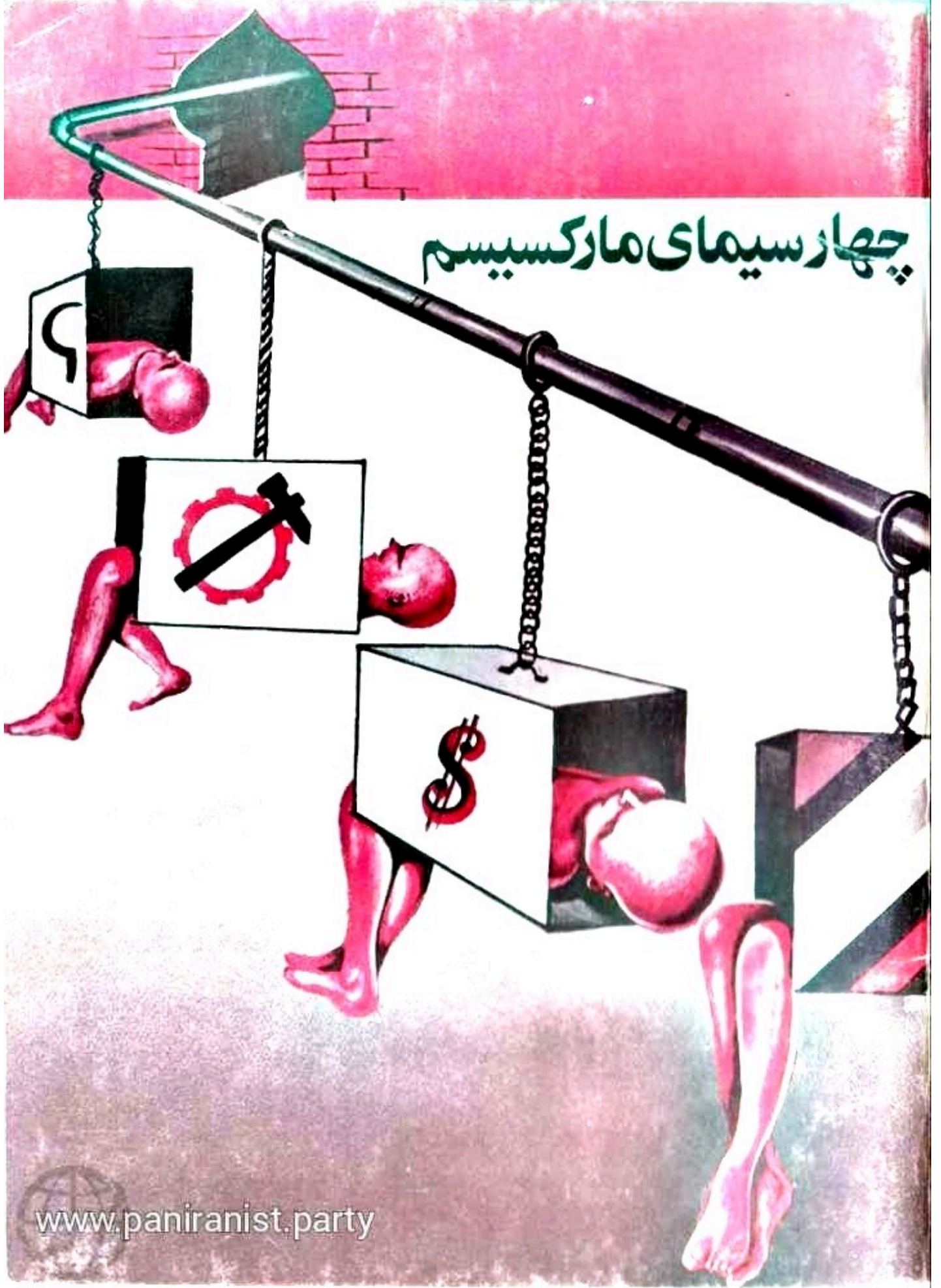


چهار سیمای مارکسیسم



در باره مدعیان دارکسب و این مقاله

پندم چه دهی نخست خود را

محکم کمری ز پند در بند!

چون خود نکنی چنانکه گوئی

پند تو بود دروغ و ترفند!

ناصر خسرو

ان کے ساتھ ساتھ یہ بھی دیکھا گیا

میں نے دیکھا کہ یہ بھی دیکھا گیا

ان کے ساتھ ساتھ یہ بھی دیکھا گیا

ان کے ساتھ ساتھ یہ بھی دیکھا گیا

ان کے ساتھ ساتھ

درباره مدعیان مارکسیسم و این مقاله

مارکسیسم نه یک ایدئولوژی بلکه آسیب‌شناسی (- پاتولوژی) جوامع پیشرفته صنعتی است و بدین معنا و به عنوان یک مکتب مستقل فکری نیز دیرینه است که مرده است. لیکن آنچه برجای مانده مدعیان مارکسیسم هستند که در چهارگروه عمده فعالیت دارند:

۱- احزابی که جهان‌بینی مارکسیسم را اسما پذیرفته ولی در عمل این نام را وسیله زدو بندهای سیاسی و جذب نیروها کرده‌اند. در این گروه، مهمترین‌ها احزاب وابسته به سوسیالیسم بین‌الملل هستند. یکی از این احزاب، حزب سوسیالیست فرانسه است که به هنگام مبارزات استقلال‌جویانه الجزایریها دستش تا مرفق در خون ملی‌گرایان الجزایری بود. این ژنرال دوگل بود که با اتکاء به ملت فرانسه هم به حکومت متزلزل سوسیالیست‌ها و شرکایشان و هم استعمار فرانسه بر شمال آفریقا خاتمه داد.

۲- احزاب مارکسیست - لنینیست که عموماً وابسته به یکی از قطب‌های جهان کمونیست، سرسختانه دشمن یکدیگر و مطیعانه تابع سیاست مرکز اصلی خود - خواه مسکو خواه پکن یا تیرانا... - بشمار می‌روند. اینان با عدول از اصلی‌ترین بخش‌ها از جهان‌بینی مارکسیسم، سوسیالیسم را نه به عنوان یک شکل تاریخی مشخص

جامعه، بل به مثابه ابزار پیروزی قدرتی که بدان وابسته‌اند تلقی کرده عموماً از تشخیص واقعی جریانهای اجتماعی و آرمانهای ملی عاجزند و یا آنکه انجام چنین مأموریتی برعهده‌شان نیست. از اینرو و در مسیر خدمت به "ارباب" از ائتلاف با فاسدترین بخشهای هیئت حاکمه ابائی ندارند. نمونه‌ها در آن باره بسیارند. در مورد کشور خود ما، پیوند حزب توده با قوام‌السلطنه، دشمنیشان با حکومت مردمی دکتر مصدق و همگامیشان با استبداد سیاه کنونی روشن است.

۳- احزاب مارکسیست یا مارکسیست - لنینیستی که پس از تبعید لئوتروتسکی از شوروی به عنوان "عامل ضد شوروی" از سوی امپریالیسم غرب "کشف و تائید" و یا "خلق" شدند - خواه دنباله‌رو ترتسکی و خواه غیر او - و از جهت مالی و اطلاعاتی مستقیماً یا غیر مستقیم از سوی همان امپریالیسم تغذیه میشوند.

۴- برخی از احزاب کشورهای سابقاً مستعمره‌ی کوچک و فقیر جهان سوم بویژه در آفریقا - و تاحدی آمریکای لاتین - که بعلت وجود پسمانده‌های شیوه کهن استعمار غرب (- مانند مرزهای مصنوعی) و ضعف آگاهیهای ملی، برای مبارزه با امپریالیسم جهانخوار آمریکا و همدستانش در جهانی که بطور تصنعی "دوقطبی" شده است، به مارکسیسم - لنینیسم تعلق ایدئولوژیک پیدا کرده‌اند.

برخی از این احزاب در واقع زاده انحرافها و شکستهای جنبشهای ملی، بعضی عامل سازمانهای اطلاعاتی شوروی‌اند و بسیاریشان عوامل جهان سرمایه‌داری به شیوه "نعل واروزدن". حاصل آنکه مارکسیسم که می‌بایست حقانیتش با انقلاب کارگری جوامع صنعتی

اثبات میشد و نشد، اینک برای قبیله‌ها و روستاهای بدوی که در دل جنگلهای آفریقای سیاه و پهنه دشت‌های سوزان قرار دارند از نان شب واجب‌تر تلقی میشود:

* * *

مارکسیسم را که امروز مانند هر مکتب جزمی دیگر به شاخه‌ها و فرقه‌های گوناگون - و متخاصم - تقسیم شده است از دیدگاه‌های مختلف میتوان بررسی و شناسائی کرد. این کار برای ملی‌گرایان که مدعیان مارکسیسم را رویارو دارند ضرورت بسیار دارد.

پیش از آغاز هر بحث یا پژوهشی در این باره، باید از دام کلی‌گوئیها و عبارت‌پردازیهای خاص مدعیان مارکسیسم پرهیز کرد. این جمله معروف لنین که: "کمتر درباره کلمات مناقشه کنیم" مفهومی آن نیست که گوینده از "مناقشه" پرهیز داشته است. بلکه همچنانکه خود و پیروانش بارها - و در میلیونها صفحه کتاب و نشریه - نشان داده‌اند، در کوچکترین چیزها مایل به مناقشه‌اند، هدفشان از گفتن چنین جمله‌های شعارگونه‌ای مهر و موم کردن دهان مخاطبانشان است.

از سوی دیگر، مارکسیسم، مکتبی کاملاً توجیهی است. در چنین مکاتبی - حتی بیش از جزم مذهبی - اصل آنست که شما چیزی را مطابق نظرات و منافع خود بدانید: توجیه آن آسان است! اینجا است که با نهایت شگفتی دیده میشود که یک مسئله تاریخی یا عقیدتی یا اجتماعی از سوی پیروان این مکتب "علمی!" به

گونه‌های مختلف "توجیه" میشود و حتی یک فرد خاص نیز بر حسب ضرورت نکته واحدی را در زمانهای مختلف به گونه‌های مختلف توجیه میکند و بازهم خویش را پیرو "سوسیالیسم علمی" میداند. توجیهات دولتهای کمونیست از سیاستهای سابقشان و توجیهات احزاب کمونیست از رویه پیشینیانشان به روشنی غلبه شکفت‌آور "توجیه" را بر "ایدئولوژی" ایشان نشان میدهد.

ملی‌گرایان در مورد ماهیت حکومتها و جوامع به اصطلاح کمونیست پرسشها دارند. آنان می‌پرسند مارکسیسم - که خود را "سوسیالیسم علمی" مینامد بر پایه چه علمی به عقب مانده‌ترین جوامع رخت کشیده است؟ چرا ازبکستان، مسلمان و آسیائی همچون اوکراین که یک جمهوری مسیحی، اروپائی و اسلاوات در سازمان ملل متحد نماینده مجزا - عبارت دیگر "هویت ملی در سطح بین‌المللی" - ندارد؟ چرا خط‌ملت‌های مسلمان شوروی تغییر یافته ولی خط ارمنیها و کرجیها تغییر نیافته؟ و میخواهند بدانند در برابر نفت، پنبه، طلا، اورانیوم، غله و هزاران ماده دیگر از مواد اولیه که از جمهوری‌های شوروی دیگر به "روسیه" سرازیر میشود. جمهوری صد و اندی میلیونی روسیه چه چیزی به این جمهوریها - یعنی مستعمرات سابق روسیه تزاری که بزور توپ و تفنگ کشوده شده‌اند - میدهد؟ و اساسا چرا باید لهستان مستقل باشد و ارمنستان یا تاجیکستان نباشند؟! ملی‌گرایان جهان میخواهند بدانند اینهمه که مدعیان مارکسیسم از جامعه سخن می‌گویند منظورشان چه جامعه‌ای و در چه شرایطی و با چه سرنوشتی است؟... و آنان سرانجام - چون پاسخی نیافته و نمی‌یابند - می‌گویند:

آقایان! کلی‌گوئی و فریب بس است! بیائید نه در مورد کلمات، بلکه در مورد مفاهیم نیز مناقشه کنیم و از آن بالاتر، درباره آنچه می‌بینیم و هیچگونه هماهنگی با آنچه می‌گویند ندارد.



مقاله‌ای که توفیق انتشار مجدد آن بدست آمده، سالها پیش توسط اندیشه‌مند بزرگ وطن ما، دکتر آژیر نوشته شده و در روزنامه بچاپ رسیده است.

این مقاله با ایجاز و درعین‌حال با روشنی خاص آثار این شهید راه سرفرازی ایران، نوشته شده و در آن چهار وجه از کاربردهای "مارکسیسم" ذکر گردیده است، چهار وجهی که هر یک از آنها سزاوار بحثی دامنه‌دارتر است و مرتجعان وابسته و مارکسیستهای نو مسلمان نگذاشتند آژیر بماند و دستاورد اندیشه و پژوهش خود را انتشار دهد.

پیام کلی این مقاله همان است که در نخستین جمله آن آمده است: "ناسیونالیستها باید در جبهه جهانی متحد شوند" و این راهی است که برای مبارزه با استعمار و استثمار غرب و شرق باید پیمود.

ن . پ

یکی از وظایف مهم ناسیونالیستها، مبارزه در جبهه جهانی ناسیونالیسم است، یعنی مبارزه برضد هرگونه استعمار و هرگونه استثمار زیرا اگر مساعی نیروهای ناسیونالیست در سراسر جهان هماهنگ نکردد، بر مطامع و هوسهای حرص‌آمیز استعمارگران و غارتگران جهانی فائق نخواهیم شد. در این رزم گسترده، نیروهای ناسیونالیست در یک جبهه قرار گرفته‌اند و نیروهای جهان‌خوار استعمارگر طرف دیگر را میسازند.

جهان‌خواران که علیرغم پرچمهای سرخ و سیاهشان و علیرغم ایدئولوژیهای گوناگونشان و علیرغم تضادهای درونیشان، هدف استراتژیک واحدی را دنبال میکنند و در راه رسیدن به این هدف از تاکتیکهای بسیار متنوع استفاده مینمایند.

هدف استراتژی مشترک استعمارگران جهانی، جلوگیری از رشد ناسیونالیسم، غارت منابع ملتهای ستم‌کش، استثمار نیروهای انسانی ملتهای غارت‌شده بوسایل و طرق گوناگون و سرانجام از بین بردن مردم تیره‌های استعمارزده و تصرف سرزمینهای آنان میباشد. هم‌اکنون در پهنه جهان ضد استعمار، در برابر استعمارگران شرق و غرب، ملتهائی را در حال نبرد می‌یابیم که هر یک بدرجات گوناگون در معرض تهاجماتی هستند که با استراتژی بالا تطبیق میکند. در این نبرد برضد استعمار و بمنظور شناخت خدعه و تاکتیکهای مخصوص آنان، شناخت اصطلاحات مبارزاتی ضرورت کامل دارد. یکی از آن اصطلاحات مبارزاتی که باید از دیدگاهی درست مورد بررسی قرار گیرد "مارکسیسم" است.

مارکسیسم هنوز سکه‌ایست که در هر نبرد ضد ناسیونالیستی

بکار گرفته میشود و شناختن سیماهای گوناگون این حربهء ضد ملی میتواند در مبارزات ملی ما برضد هرگونه تحمیق و عوامفریبی سهمی بسزا داشته باشد. در این مقاله، مارکسیسم را در چهار سیمای آن معرفی خواهیم کرد:

- ۱- مارکسیسم تاریخی
- ۲- مارکسیسم مبارزات کارگران
- ۳- مارکسیسم متولیان حکومتهای بلوک شرق
- ۴- مارکسیسم تجارتي

* * *

۱- مارکسیسم تاریخی:

اگر فرض کنیم تمام کسانیکه هر یک بدلائیل خاص با یکسیستم فکری بنام مارکسیسم بازی و معامله میکنند و هر یک بنوعی این سلاح را علیه دیگری بکار میبرند این اصطلاح را کنار بگذارند و عبارت دیگر، اگر در محیطی فارغ از جنجالهای سیاسی و تبلیغاتی درباره مارکسیسم فکر کنیم به مکتب فلسفی، اجتماعی و اقتصادی مخصوصی برمیخوریم که پیرامون کارها و شخصیت کارل مارکس تشکیل شده است. باین جنبه خاص یعنی مجموعه عقاید و نظریات مارکس فارغ از هرگونه حب و بغض و فارغ از هرگونه تبلیغات له و علیه، "مارکسیسم تاریخی" میگوئیم.

عقاید مارکس در این جنبه از شناسائی، عقایدی است درخور

مطالعه و بررسی، همانگونه که عقاید شخصیت‌های دیگر جهان اندیشه درخور بررسی و مطالعه میباشد. عقاید مارکس را میتوان همانند عقاید مشهور کسانی چون داروین، فروید، هگل، تولستوی، روزنبرگ، گوبینو، گاندی و ایرانیانی چون فارابی، ابن‌سینا، بیرونی، غزالی، میرداماد، ملاصدرا، و حاج‌ملاهادی سبزواری مورد بحث و بررسی قرار داد.

بررسی عقاید و افکار هریک از دانایان پیشین، سبب میشود که قدرت توجیه اندیشه ما در برابر پدیده‌ها و رویدادهای جهان گسترش و نیرومندی پیدا کند.

سیستم فکری هریک از دانشمندان بزرگ جهان در حکم بنایی است که قطعات ساختمانی آن با افکار و اندیشه‌هایی که پیش از آن وجود داشته ساخته شده است. و هریک به تناسب وضع خاصی که داشته‌اند این بنای فکری را در شکلی مخصوص و با نقطه‌نظرهایی خاص ترکیب کرده‌اند و چه بسا در بناهای فکری آیندگان قطعاتی از همین ترکیبات نوین بکار گرفته خواهد شد.

در جهان علم و اندیشه هرگز سخن از موافقت و مخالفت نیست، اساس بررسی همواره بر این اصل است که فلان شخصیت خود را در برابر چه افقها و چه مسائلی قرار داده است؟ و به آنچه برخورد کرده با چگونه توجیهی مقابله کرده است؟

آنچه دانشمندان بما میدهند: افقهای نو، مسئله‌های نو و توجیهات مخصوص میباشد و بهمین دلیل گذشت از اندیشه هیچ عالم و دانشمندی سودمند نیست. درعین حال که از هیچ دانشمند و حکیمی نیز نمیتوان انتظار داشت که دستگاه فکری او جامع تمام

مسائل و افقها و پاسخگوی تمام مسائل و توجیه‌کننده تمام مسائل و توجیه‌کننده تمام کیفیات باشد. مارکسیسم تاریخی بمعنی مجموعه عقاید مارکس، صرفنظر از هرگونه تلیفات، یکی از سیستم‌های فکری است که باید چون هر سیستم فکری دیگر که مطالعه آن میسر باشد مورد شناسائی قرار گیرد و شاید نخستین علت آنکه این سیستم فلسفی مورد بهره‌برداری‌های سودجویانه استعمارگران قرار میگیرد آنستکه دستگاههای آموزشی نسبت بآن، بشکل سیستمی ممنوع نگاه میکنند و از تشریح و شناساندن آن خودداری میکنند و همین رفتار سبب میشود که بدان، هاله مرموزی از ممنوعیت داده شود که برای بسیاری جالب توجه واقع میشود و گرنه در جهانی که ما زندگی میکنیم یکی از ضروریات آموزشی آنست که اصطلاحات متداول از نظر علمی بطور صحیح شناسانده شود زیرا وقتی اصطلاحی در رادیوتلوویزیون و روزنامه‌ها هر روز بشکلی بگوش میرسد، ضرور است که از سوی کسانی که مسئولیت آموزش مردم را برعهده دارند، بطور دقیق، صحیح و ساده شناسانده شود تا از جرم تبلیغاتی آن کاسته گردد و قضاوت درباره نیک و بد آن آسان شود.

باری مارکسیسم تاریخی ما حاصل کوشش‌های فکری کارل مارکس است، او در متن مبارزات اجتماعی عصر خود قرار داشت و از اندیشه‌های متداول زمان خود ترکیبی پدید آورد که از نکات ابتکاری و تازه خالی نبود. این ترکیب در زمان حیات و پس از مرگ مارکس، بوسیله عوامل تبلیغاتی احزاب و گروههای گوناگون بکار گرفته شد بطوریکه اکنون جداکردن آنچه خود مارکس عنوان کرده است از آنچه پیروانش باو نسبت میدهند بسیار دشوار است و هر نویسنده

و هر دسته‌ای مارکسیسم مخصوصی دارد.

آنچه مورد قبول بیشتر متفکران است اینست که اندیشه‌های مارکسیسم در سه زمینه مختلفاً از ثمرهٔ کوشش متفکران سه ملت متاثر است.

در زمینه فلسفی جوهر اندیشه مارکس در اصطلاح ماتریالیسم دیالکتیک خلاصه میشود. مکتب ماتریالیستی یا مادی او مکتب مادی فویرباخ و معاصران او است گو اینکه پیروان مارکس او را مورد انتقاد قرار داده‌اند.

مارکس مکتب مادی را با منطق مخصوصی که در حقیقت قسمتی از افکارهگل را تشکیل میدهد - بنام دیالکتیک مجهز ساخته است. برپایه مکتب مادی جدلی یا ماتریالیسم دیالکتیک، مارکس مکتب مادی تاریخ را بنا نهاده است، بموجب تعلیمات این مکتب عامل توجیه‌کننده کیفیات تاریخی، مناسبات اقتصادی است.

مارکس، تاریخ قسمتی از اروپای مرکزی را مدل قرار داد و از روی قرائن آن یک نمایشنامه تاریخی پدید آورده است و در این نمایشنامه چنین آمده است که تمام اجتماعات زندگانی خود را از یک حالت اشتراکی نخستین آغاز کرده‌اند و سپس از مراحل بردگی و فئودالیت گذشته‌اند و بمرحله سرمایه‌داری رسیده‌اند و از این مرحله نیز خواهند گذشت و بدوران نهائی کمونیسم خواهند رسید. قسمتی از کوشش پیروان مارکس آنست که این نمایشنامه تاریخی را بر تاریخ تمام جوامع بشری تحمیل کنند و به تمام شخصیت‌های تاریخی در این نمایشنامه نقشی محول کنند. بهر حال نحوه بررسی تاریخ، باعتبار خصوصیات اقتصادی، پس از مارکس

برای خود جای مخصوصی باز کرده است و اگر در این بررسی افراط نشود و بقصد تحمیل نمایشنامه خاصی نباشیم میتواند نکاتی را نیز روشن کند، ولی تحمیل تمام حوادث تاریخ با یک نمایشنامه خاص هرگز میسر نبوده و نخواهد بود. راهنمایی علم آنست که ما مکتبهای توجیهی خود را بدنبال پژوهشها و تحقیقات دقیق به حرکت درآوریم نه آنکه از پیش بموجب پیشداوری مسائلی را محتوم بپنداریم و سپس درصدد تحریف تاریخ برآئیم تا برای فرضیات مطلوب ما، مصالح و مواد لازم بدست آید.

از نظر تاریخی صرفنظر از مکتبهای فلسفی آلمان که مایه‌های اولیه مکتب ماتریالیسم دیالکتیک را پدید آوردند و مارکس برپایه آن مکتب تاریخی و جامعه‌شناسی خود را پایه‌گذاری کرد و پیروان او نمایشنامه‌نویسی تاریخی و تحمیل نقشهای پیش‌ساخته را بر شخصیت‌های تاریخی ابداع کردند، اندیشه‌های مارکس از دو منبع دیگر نیز الهام گرفته است: یکی متفکرین اجتماعی فرانسه و دیگری صاحب‌نظران اقتصادی انگلیس.

مارکس اندیشه‌های سوسیالیستی خود را برپایه نظریات کسانی مانند پیرلرو، سن‌سیمون و فوریه استوار ساخت مگر آنکه اینگونه اشخاص را سوسیالیست تخیلی نامید و سوسیالیسم خود را چون متکی بر داده‌های مکتب ماتریالیسم تاریخی یعنی همان سبک نمایشنامه‌نویسی تاریخی بود، سوسیالیسم علمی نامید.

او براین پایه ضرورت جنگ طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا را توجیه میکرد.

از نظر اقتصادی، اندیشه مارکس از دنباله‌های مکتب اقتصاد-

دانان انگلیس و دانشمندانی چون آدام اسمیت و مالتوس و ریکاردو محسوب میشود. سیستم مطالعه چگونگی تشکیل سرمایه میراث آدام اسمیت بود، و شناختن کار بعنوان وسیله سنجش ارزش کالا از آن "ریکاردو".

مارکس در این مجموعه، نظریه ارزش اضافی را وضع کرد و تشکیل سرمایه را نتیجه استثمار کارگران دانست. با این بیان اجمالی، شخصیت تاریخی مارکس بمثابه گرهی است که رشته‌هایی از اندیشه متفکران آلمان، فرانسه و انگلیس در سه زمینه فلسفی، اجتماعی و اقتصادی از میان آن میگذرد و باهم پیوند می‌یابد. ما از این مجموعه به "مارکسیسم تاریخی" تعبیر می‌کنیم و همانگونه که در آغاز این بحث گفتیم این مقوله را باید بدون حب و بغض درهر سطحی که تدریس آن میسر باشد مورد تعلیم قرار داد.

۲- مارکسیسم مبارزات کارگران:

اگر مسیر تاریخ را به رود خروشان تشبیه کنیم که در آن امواج بر یکدیگر می‌غلتند و به پیش می‌روند و در مسیر هریک از امواج نقطه اوجی هست، مارکسیسم در طول تاریخ سیماهای گوناگون خود، تنها در چند سال پایان قرن نوزدهم در قسمتی از اروپا در نقطه اوج بود زیرا نظریات مارکس تنها در آن هنگام بهترین توجیه کننده مسائلی بود که در آن زمان بخشی از کشورهای اروپائی با آن دست بگریان بودند.

ولی پس از آن تاریخ، مسائل اجتماعی و اقتصادی با برخورد

به دو پدیده حیرت‌آور یعنی جنگهای اول و دوم جهانی، ابعاد جدیدی پیدا کرد که دیگر مارکسیسم با فرضیات خود نمیتوانست تمام آن کیفیات را توجیه کند جریانی که سبب شد اندیشه‌های مارکس برای دوره خاصی درخشندگی خاص پیدا کند، ترکیب انقلاب صنعتی با اقتصاد لیبرالیستی بود و از این ترکیب از سوئی نیروی شگرف اقتصاد صنعتی پدید می‌آمد و از سوئی نابسامانیهای درونی اجتماع که سبب ضعفهای بنیادی اجتماعات ملی میگردد. این ضعف بنیادی در جامعه ملی نمیتوانست ناشناخته و بدون واکنش مقتضی باقی بماند.

در توجیه فراز بالا برای کسانی که با مکتب ناسیونالیسم تاریخی آشنا نباشند، لازم است شرحی افزوده شود و سپس دنباله مطلب را برای شناخت سیمای دوم مارکسیسم یعنی "مارکسیسم مبارزات کارگران" پیگیری نمائیم.

"ملت" به یک تعبیر، نظام هماهنگی است که از مجموعه نهادها پدید آمده است. این نهادها سازمانهای اجتماعی و زیستی هستند. وقتی موجودیت یک ملت در مرحله‌ای از تاریخ در نظر گرفته شود، هر تغییر و دگرگونی که از سوی هر عامل تاریخی، خواه اقتصادی یا فرهنگی یا هر عامل دیگر - صورت پذیرد، چه منشاء این عامل درونی و چه بیرونی باشد، بر نهادهای سازنده نظم وجودی ملت اثر میگذارد و در برابر این تغییرات که بر بعضی یا تمام نهادها عارض میگردد که این واکنش ناشی از نظم ملت ظاهر میگردد که این واکنش بمنظور از بین بردن اثرات دگرگونیها و ایجاد یکپارچگی در نظم حیات ملی است. اینک بمورد مثال خود

باز گردیم .

اقتصاد لیبرالیستی قرن نوزدهم که سرانجام سرمایه‌داران آن قرن را با طرز فکر سودجویانه پدید آورده بود بعنوان یک عامل تاریخی برنظم وجودی ملتها اثر می‌گذاشت . این عامل تاریخی بایک کیفیت دیگر که انقلاب صنعتی و پیدایش کارخانه‌ها بود پیوند پیدا کرد و این ترکیب بعنوان یک عامل نیرومندتر برنظم حیات ملتها اثر نامطلوب می‌گذاشت .

سودجویی سرمایه‌داران ، مناسبات اقتصادی نامطلوب و بهره‌کشی از کارگران را بدنبال داشت ، این بهره‌کشی نهادهای اصل حیات ملت را - که مستقر در سطح تمام جمعیت است ضعیف و ضعیفتر می‌ساخت . اقتصاد کارخانه‌ای بر مبنای لیبرالیسم اقتصادی بهره‌کشی سبانه از نیروی انسانی را بدنبال داشت ، همانگونه که در شکل‌های کهنه‌تر . اقتصاد کارگاهی این بهره‌کشی را به‌همراه داشت (چنانکه بهره‌کشی در کارگاه‌های قالبیافی را میتوان یکی از نمونه‌های زشت آن بشمار آورد) ، اما بهره‌کشی در کارگاه‌های قالبیافی در شرایطی انجام میگرفت که در مجموع اثرات زیانبخش خود را بر عوامل نیرومندی ملی آشکار نمی‌ساخت ، در حالیکه پس از انقلاب صنعتی ، این بهره‌کشی از نیروی انسانی اکثریت - بوسیله اقلیت سرمایه‌گذاران - گسترش بسیار یافته بود و اثرات شدید خود را برضعف درونی اجتماع ، ضمن بحران‌های پیاپی آشکار ساخته بود . خلاصه آنکه ترکیب لیبرالیسم اقتصادی و انقلاب صنعتی چون اثرات توانفرسائی براه‌اکثریت اجتماع داشت و نیروهای اکثریت خانواده‌ها را به تحلیل میبرد ، واکنش‌هایی در جهت حذف عوارض

زیانبخش سرمایه‌داری و برخوردار ساختن جامعه ملی از ثمرات انقلاب صنعتی بود.

"مارکسیسم مبارزات کارگران" در بخشی از این واکنش نقش خاصی را ایفا کرد و بسبب پیوندیکه با مسیر ضرور مبارزات ملی پیدا کرده بود، در مرحله‌ای از زمان باوج درخشندگی خود رسید. مارکسیسم، مکانیسم تجمع سرمایه را تجزیه و تحلیل میکرد و پدیده بهره‌کشی و استثمار را توجیه میکرد و زیان صنعت سرمایه‌داران را برای اکثریت مردم، بیان میکرد. و این توجیه در هنگامی که ملتها با زیانهای این پدیده روبرو بودند، درخشندگی داشت و بخشی از واکنش طبیعی ملتها در برابر یک پدیده زیانبخش بود.

بدنیسان توجیهات مارکسیستی در زمینه بهره‌کشی سودجویانه از نیروی انسانی، چون در مرحله‌ای از تاریخ با نیاز ملتها هماهنگ بود با سرعت رواج پیدا کرد و این توجیه با مبارزات حق‌طلبانه کارگران همزمان شد. اما چنانکه خواهیم دید چون نتوانست برای همیشه درکنار سایر پدیده‌های حیات ملت موضع خود را حفظ کند، بزودی دوران درخشش تاریخی آن بسر رسید و تئوریهای دیگری در زمینه علوم اجتماعی و اقتصادی پدید آمد که واقعیات را بهتر توجیه میکرد و تدبیرهای عملی سودمندتری از آن حاصل می‌آمد.

مارکس در نظریه اقتصادی خود، چگونگی تشکیل سرمایه و چگونگی استثمار کارگران را توجیه میکرد و این توجیه هنگامی صورت میگرفت که کارگران در میان ملتهای اروپائی و بویژه انگلیسها در بدترین شرایط رفاهی بسر میبردند. نه تنها کارگران مرد در طولانی‌ترین ساعات کار با کمترین دستمزد کار میکردند و هیچگونه تأمینی

نداشتند و هر لحظه ممکن بود آنها را از کارخانه اخراج کنند و جای آنها را بکارگر ارزانتر بدهند، بلکه از زنان و کودکان نیز به فجیع ترین شکل و در برابر کمترین پول بهره‌کشی میکردند.

داستان غمانگیز "بسترهایی که هرگز سرد نمیشد" نمودار صحنه‌هایی است که نیروی انسانی، مورد پست‌ترین شکل استثمار قرار میگرفت.

کودکان و زنان دو یا سه نوبت در کارخانه کار میکردند و در همان کارخانه استراحت میکردند باین ترتیب که هر کارگری که بسر کار میرفت کارگر دیگری در بستر او با استراحت میپرداخت. در چنین شرایطی یک نظریه اقتصادی ساده که تشکیل سرمایه را به درست یا غلط نتیجه بهره‌کشی و استثمار کارگران قلمداد میکرد با واقعیت‌های عینی رنج کارگران و بیداد سرمایه‌داران همزمان میشد و با سرعت رواج می‌یافت. بنابراین در تاریخچه شناسائی مارکسیسم مرحله‌ای داریم که میتوان آنها را مارکسیسم مبارزات کارگران نامید و آن مرحله‌ایست که سرمایه‌دار در اوج خودکامگی خود بود و کارگران در بدترین شرایط رفاهی بسر میبردند و پیروان مارکس بیشترین اتکاء تبلیغاتی خود را بر توجیه استثمار براساس نظریه "کار پایه ارزش کالا" متکی ساخته بودند.

پیروان مارکس گمان میکردند که چون توجیه استثمار با واقعیات عینی که نتیجه ترکیب حکومت‌های لیبرال با اثرات انقلاب صنعتی بود، تطبیق میکند لاجرم سایر پیش‌بینی‌ها و توجیهات مارکس از قبیل ضرورت استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و سرانجام پیدایش جامعه کمونیستی نیز تحقق پیدا خواهد کرد. حال آنکه

تحقق این پیشگوئیهها، هیچگونه مبنای تاریخی و جامعه‌شناسی نداشت و بغیر از نیروهای تولید اقتصادی واقعیات دیگری هم در تاریخ وجود داشته است و وجود دارد که در سیستم فکری مارکس یا نادیده گرفته شده بود و یا سعی میشد آن واقعیات نیز تنها در پرتو روابط اقتصادی توجیه شود که عملی نبود، و این نواقص توجیهی سبب میگردید که مکتب مارکس جز آن درخشندگی که در هنگام توجیه‌استثمار داشت در مراحل دیگر کاربردی نداشته باشد.

خلاصه میتوان گفت که در اواخر قرن نوزدهم که ضرورت ایجاد سیستمهای رفاهی برای کارگران مسلم گردید و جایگاه‌سیاسی و اجتماعی اتحادیه‌های کارگری تعیین شد، دیگر عصر درخشش اندیشه‌مارکس در اقتصاد و جامعه‌شناسی نیز بسر رسید و مکتب مارکسیسم نیز در زمره مکاتب "تاریخ گذشته" درآمد اما تا آن هنگام پدیده‌های دیگر حادث شده بود: مارکس و مارکسیسم درست بمنزله یک معبد، مارکس و مارکسیسم درست بمنزله یک معبد، متولیانی پیدا کردند و نزاع این متولیان مرحله جدیدی را در تاریخچه نام مارکسیسم پدید آورد.

در این مرحله، مارکسیسم که دیگر کاربرد اجتماعی نداشت بعنوان سرمایه‌متولیان این معبد مرموز مورد بهره‌برداری قرار گرفت. آنچه که سبب شد تا مارکسیسم بصورت یک داوری تاریخ گذشته درآید، موضع تاریخی خاصی بود که نظریات و توجیهات مارکس وابسته آن بود و همینکه عقربه زمان از آن موضع گذشت، آنچه مربوط بآن مرحله بود نیز همگی کهنه و "تاریخ گذشته" شد.

لیبرالیسم اقتصادی - زمانی پیش از مارکسیسم - نهضت

مترقی عصر خود بود زیرا رواج موسسات آزاد چه در بخش کشاورزی و چه در بخش صنعت بهنگام تاریخی خود از رژیمهای اقتصادی مستقر، پیشرفته‌تر بود و بخانواده‌های بیشتری امکان میداد که در شبکه حیاتی فعالیت ملی سهم داشته باشند. هنگامیکه پیشرفتهای تکنولوژی با معتقدات لیبرالیسم اقتصادی پیوند می‌یافت مسائل و واقعیات جدیدی در عرصه اجتماع پدید می‌آمد که بهره‌کشی از کارگران محور اصلی آنها را تشکیل میداد ولی با این واقعیات، ضرورت‌های جدیدی نیز در حیات ملی پدید می‌آمد. بنابراین به اختصار میتوانیم بگوئیم پیوند لیبرالیسم و اقتصاد صنعتی دو مسئله را مطرح میکرد:

۱- واقعیات پدیدآمده در میان ملت

۲- ضرورتها و نیازهای حیات ملی

مارکسیسم در زمینه واقعیتهای توجیهاتی داشت، مطالبی را درباره استثمار و وضع ناهنجار کارگران توضیح میداد و این نکات با واقعیات تطبیق میکرد و به همین دلیل نیز سرعت توسعه پیدا میکرد ولی مارکس بعلت آنکه خود و سیستم اقتصادی زائیده نظام سرمایه‌داری بود و با اصطلاح پیروانش آنتی‌تزی سرمایه‌داری بود و بینش و بصیرت ملی نداشت و از درک ضرورتها و نیازهای ملی غافل بود. مارکس آنچنان مخلوق سرمایه‌داری بود که تشکیل سرمایه را برای شخص سرمایه‌دار مورد بررسی قرار میداد در صورتیکه ضرورت حیات ملتها به هنگام پیدایش پدیده انقلاب صنعتی و شهرنشینی صنعتی و گسترش روابط بین‌المللی چیز دیگری بود و این ضرورت بدور از نفوذ مارکس و پیروان او تقریباً بی‌سروصدا

تحقق پیدا کرد و نظامهای جدید توجیه اقتصادی جایگزین نظام اقتصادی مارکس که در حقیقت وابسته، مخالف خوان نظام سرمایه‌داری بود، گردید.

این نظام جدید اقتصادی، ملتها را بمثابة یک واحد تولید کننده درآمد و توزیع کننده درآمد در نظر گرفت. تمام دانش اقتصادی پس از مارکس در مسیر شناخت چگونگی تشکیل درآمد ملی و چگونگی توزیع درآمد ملی بکار رفته است و عامل سرمایه و سرمایه‌دار که مارکس آنهمه بدان اهمیت میداد در پرتو توصیه‌های جدید بخوبی مورد شناسائی قرار گرفت و امروز هر آدم ساده کوچه و خیابان میداند که برای سرمایه‌گذاری، حتما سرمایه‌گذار لازم نیست و آنچه استثمار نامیده میشود عبارتست از توزیع غلط درآمد ملی. البته منظور آن نیست که در جهان کنونی سرمایه‌دار و استثمار وجود ندارد، زیرا چه در بلوک غرب و چه در بلوک شرق، هم سرمایه‌دار وجود دارد و هم استثمار، بلکه منظور آنست که توجیهاات اقتصادی مارکس چون ناظر بموجودیت ملتها نبود بزودی جایگاه خود را از دست داد و توجیهاات گوناگون اقتصادی رواج یافت. در این توجیهاات سعی شده است تا رابطه عوامل اقتصادی و حیات ملت آشکار گردد و اصطلاحاتی مانند درآمد ملی رشد اقتصادی - توسعه اقتصادی - توزیع درآمد ملی - حسابداری ملی، جملگی وابسته سیستمهای اقتصادی است که در نگرش خود از اقتصاد واحد اجتماعی واقعی تاریخ یعنی "ملت" سخن میگویند و این سیستمها بخوبی توانسته‌اند اثرات واقعیات مورد توجه مارکس را از قبیل زیان سرمایه‌داری انفرادی و استثمار را نیز توجیه کنند.

خلاصه آنکه واقعیات مورد توجه مارکس و پیروان او واقعیات و ضرورت‌های حیات ملی که از نظر او پوشیده مانده بود مجموعاً در پرتو تئوریهای اقتصاد پس از مارکس روشن گردید و نفوذ این نظریات تاجائی بود که کنکره حزب کمونیست اتحاد شوروی رانیز تحت تاثیر گرفت و براساس نظریات تشکیل و توزیع درآمد ملی، دگرکونیهای بنیادی را برای اقتصاد ملت‌های شوروی مورد بررسی قرار دادند.

در حقیقت قطعنامه کنکره‌های اخیر حزب کمونیست اتحاد شوروی سند قطعی "تاریخ گذشتگی" افکار اقتصادی مارکس را ارائه دادند.

۳- مارکسیسم متولیان:

اگر مارکسیسم منحصر به همان سیمای مارکسیسم مبارزات کارگران بود، پس از آنکه توجیحات اقتصادی مناسبتر، زیانهای سرمایه‌داری را آشکار ساخت و کیفیت استثمار را مشخص نمود و راههای صحیح توزیع درآمد ملی را مطرح ساخت، بکلی از میان میرفت و در ردیف تئوریهای تاریخ اقتصاد در مآیمد کما اینکه در زمینه توجیحات اقتصادی همین وضع را پیدا کرده است و مارکسیسم مکتبی است که البته مروری برآن لازم است ولی در توجیه‌کیفیات کنونی اقتصاد جهان مقامی ندارد.

ولی یک کیفیت تاریخی دیگر سبب گردید که عمر مارکسیسم طولانی شود و سیمای دیگری از آن پدید آید که با نقش مخصوص

خود از عمر طولانی‌تر برخوردار گردد.

مارکسیسم در مسیر خود نقشی مشابه معتقدات فرقه‌های مذهبی پیدا کرد که در زمانهای گذشته خانواده‌ها و یا هیئت‌های حاکمه، آن معتقدات را وسیله و ابزار حکومت خود قرار میدادند. در تاریخ ملتها بسیارند مراحمی که در آن هیئت حاکمه بهانه دفاع از مذهب خاصی را وسیله حکومت خود قرار داده‌اند. گسترش پرده‌نامه توجی‌هات مارکسیستی در آن هنگام که هم زمان با مبارزات کارگران بود و بخصوص همراه بودن این توجی‌هات بامقداری اصطلاحات فلسفی که بوسیله پیروان مارکس در سطحی بسیار ساده تنظیم شده بود و دایما تلقین و تکرار میشد، مارکسیسم را بعنوان یک وسیله عقیدتی قلمداد کرد و این وسیله مناسب ابزار حکومتی طبقه جدیدی قرار گرفت که نخستین بار در روسیه حکومت را بدست گرفته بودند و سپس در کشورهای دیگر نیز چنین طبقاتی پدید آمدند و مارکسیسم را بعنوان یک وسیله عقیدتی مورد بهره برداری قرار دادند.

در این مرحله دیگر نظریات فلسفی یا اجتماعی و یا اقتصادی مارکسیسم مطرح و موثر نبود بلکه در این مرحله، فرمانهای قطب هدایت‌کننده استعمار سرخ بود که در قالب اوراد مارکسیستی تلقین میشد تا معلوم شود چه کسی از چه کلیسای مارکسیستی تبعیت میکند؟ تنها با تفاوت یکی از اوراد مربوط به مارکسیسم، با تفاوت تفسیر در مورد یک نکته مخصوص، معلوم میگردد که مارکسیست از بتکده مسکو الهام میگیرد یا معبد پکن!

بوسیله یک طبقه مخصوص که از سرمایه‌داران هر عصر و هر

زمان مقتدرتر و خودکامه‌تر هستند اداره میشوند و تنها وجه تمایز این طبقه سرمایه‌دار و استثمارگر جدید اینست که بهتر از دیگران، اوراد مارکسیستی را میفهمند و بهتر از دیگران حق تفسیر آنها دارند تا حدیکه میلیونها نفر با فرمان تکفیر یکی از این هیئت‌های حاکمه بر علیه میلیونها نفر دیگر که آنها هم ادعای مارکسیست بودن دارند، قیام میکنند.

بنابراین مارکسیسم متولیان حکومت‌های سرخ کاربردی شبه‌مذهبی دارد.

تحول حکومت‌های مذهبی و شبه مذهبی از دیدگاه ناسیونالیسم تاریخی کاملاً قابل توجیه است. بعضی از عقاید - خواه مذهبی و خواه غیرمذهبی - در مردم نفوذ میکرده است. علت نفوذ هر یک از این عقاید را باید در جایگاه تاریخی ویژه آن مورد شناسائی قرار داد.

یکی از علل نفوذ و گسترش بعضی از مذاهب و شبه مذاهب همزمان شدن آنها با نهضت‌های ملی بشکل استقلال طلب و یا وحدت طلب بوده است.

هرگاه در جامعه‌ای، نهضتی برای ایجاد استقلال ملی و یا برای وحدت ملی وجود داشته باشد و در همان زمان نیز یک عقیده مذهبی و فلسفی و عبارت کلی‌تر یک عنصر عقیدتی نیز در حال نشو و نما باشد، چنانکه ایندو جریان بر اثر رهبری صحیح بایکدیگر پیوند پیدا کنند، نهضت استقلال طلب یا وحدت طلب و یا عبارت کلی‌تر، جریان ناسیونالیستی تاریخ، سبب شکوفا شدن و گسترش فوق‌العاده جریان عقیدتی میشود. این کیفیت چه در تاریخ ایران

و چه در تاریخ‌مملت‌های دیگر جهان از دیرباز تا امروز نمونه‌های بسیار داشته‌است. این جریان‌های تاریخی سبب می‌گردند که اصحاب عقیدتی خاص، در یک مرحله تاریخ فرمانروائی یک جامعه را بدست می‌آورند. از این مرحله قوانینی که حاکم بر روابط حکومت و مردم است برچنین حکومت‌های عقیدتی نیز حاکم می‌شود. یعنی تا زمانیکه حکومت در جهت نیازهای اجتماعی و آرمان‌های مردم گام برمیدارد، میان معتقدات مردم و حکومت پیوندهائی وجود دارد ولی همینکه حکومت‌های عقیدتی موجودیت خود را مصروف دفاع از حقوق خانواده‌های خاص و یا هیئتی خاص کردند، پیوند میان مردم و آنگونه حکومتها نیز گسیخته می‌شود و عنصر عقیده بصورت ابزار مرده‌ای در دست حکومت درمی‌آید. دیگر از آن روح خلاق نخستین که سبب برانگیختن توده‌های مردم و سازندگی نهادهای جامعه میگشت اثری دیده نمیشود ولی در عوض، عقیدت حکومتی هیئت حاکمه بصورت چماق تکفیر جلوه میکند. عقیدت حکومتی در این زمان بصورت علم پیچیده‌ای جلوه میکند که تنها چند نفری از وابستگان هیئت حاکمه قدرت فهم و تفسیر آنرا دارند و هم آنها هستند که نوع درست آنرا از غلط تشخیص میدهند!

جامعه در اینحال بر اساس تعلیم و تربیت و تبلیغات دیکتاتوری اداره میشود. چند نفری از جانب هیئت حاکمه وردهای اصلی را القاء میکنند و بقیه مردم از کوچک و بزرگ فقط حق تقلید آنرا دارند!

بسیار اتفاق افتاده است که دو حکومت که ظاهراً به یک‌مذهب یا شبه مذهب اعتقاد داشته‌اند در زیر سیطرهٔ هیئت‌های حاکمه

خود باهم بجنگ پرداخته‌اند و تنها تئوریهایی هریک از آنها میدانسته‌اند که کدامیک مومن هستند و کدامیک بدعت‌گذار و یا کدامیک اصیل هستند و کدامیک تجدیدنظرطلب .

خواننده آگاهی که اکنون این سطور را میخواند بخوبی درمی‌یابد که این عبارات کلی که بر حکومت‌های قرون وسطای اروپا و حکومت‌های قرن دهم تا دوازدهم هجری در کشورهای اسلامی صادق بوده است هم‌اکنون با کمال استحکام در مورد حکومت‌های شبه مذهبی روسیه و چین نیز صدق میکند . هریک از این حکومت‌ها با ماده اولیه مارکسیسم سیستم عقیدتی خاص بوجود آورده‌اند که وسیله حفظ منافع طبقه جدید حاکم در این کشورها است . البته طبقات جدید حاکمه از تمایلات میهن‌پرستانه نسبت به کشورهای خود عاری نیستند و چه بسا که هریک از آنها بفکر ناسیونالیسم ملت خود هستند و هریک دیگری را به تجدیدنظرطلبی و انحراف از مارکسیسم و گرایش بسوی ناسیونالیسم محکوم میکنند زیرا میخواهند این ابزار عقیدتی را کاملاً در اختیار خود داشته باشند و چنین است مارکسیسم متولیان حکومت‌های سرخ !

۴- مارکسیسم تجارتي استعمارگران :

تاکنون سه سیمای متداول مارکسیسم را شرح داده‌ایم ، نخست "مارکسیسم تاریخی" بمعنی آنچه پیرامون مارکس و افکار و عقاید او در کتابهای فلسفه تاریخ خواهد آمد و از نظر پژوهندگان مباحث فلسفی و اجتماعی شایان دقت است . در مورد این سیمای عقیده

داریم که باید در کتابهای آموزشی دبیرستان و دانشگاه - آنچنانکه لازمه آموزش علمی است - بمانند مکاتب دیگر بحث شود تا دانشآموختگان ایران نسبت به واقعیت تاریخی این مکتب و مبانی آن، علم و آگاهی داشته باشند.

سیمای دوم "مارکسیسم مبارزات کارگران" است و آن شرح زمان درخشندگی افکاری اقتصادی مارکس است و موجبات تاریخی این درخشندگی و عللی که سبب سقوط علمی نظریات مارکس شد و این مکتب را در زمره داوریه‌های "تاریخ گذشته" درآورد بحث میکند.

سیمای سوم "مارکسیسم متولیان حکومت‌های سرخ" است که از قالب آموزشهای مارکس، شبه مذهب خاصی پدید آورده‌اند تا به کمک آن هرکس را که میخواهند در زمره مومنان و هرکس را که نمی‌خواهند، تکفیر کنند و مهر باطله بزنند. از نظر ملت‌های جهان و از جمله ملت ایران، سه سیمای یادشده مارکسیسم، سیماهای مرده و بی‌اثر هستند و تنها سیمای چهارم که بشرح آن خواهیم پرداخت، شایان توجه است. مارکسیسم تاریخی اکنون مبحثی است مثل داروینیسیم یا فرویدیسیم. اینکه منشاء تاریخی این مکتبها چه باشد یا فصول معتقدات هر یک از چه مباحثی ترکیب شده باشد، جاروجنگالی برپا نمیکند و مسئله اجتماعی پدید نمیآورد و حتی اینکه صاحب‌نظران مسکو رقیبهای چینی خود را باچه فرمولی محکوم نمایند و یا پیروان مائو، عمال مسکو را با چه القابی بخوانند در سرنوشت مردم و جوانان مناطق گوناگون جهان تاثیری نمیگذارد ولی یک جریان مخصوص سبب میشود که از مارکسیسم، حربهای خاص ساخته شود و این حربه در میان جوامع آسیب‌پذیر، سبب

ایجاد ماجراها و مشکلات اجتماعی مخصوص گردد. برای اینکه موضع تاریخی مارکسیسم تجارتي بهتر شناخته شود لازم است باین نکته اشاره کنیم که در عصر ما نوعی تجارت بین‌المللی پنهانی وجود دارد، کرچه آثار این تجارت پنهانی بسیار آشکار است و در این تجارت پنهانی هرکالائی که بتواند برای سوداگران اصلی سودمند باشد بموقع خرید و فروش گذارده میشود. هدف در این سوداگری تحصیل سودهای کلان است و این سودجویی سببانه هیچگونه ارزش بشری را لازم به رعایت نمیداند. در این سوداگری بین‌المللی مواد مخدر، کالاهای قاچاق از هرنوع و بردگان نمایشی کاباره‌ها بوسیله باندهای مخصوص خرید و فروش میشوند درسالهای پس از جنگ جهانی دوم بر خرید و فروش این بازار پنهانی یک‌کالای دیگر نیز افزوده شد و آن مارکسیسم و دیگر فرآورده‌های سیاسی استعمارگران بود. اینگونه مارکسیسم الزاما مربوط به مسکو یا پکن نیست بلکه در آغاز بوسیله توطئه‌گران بین‌المللی که جناحهای مخصوصی از هیئتهای حاکمه بلوکهای غرب و شرق در آن سهمیم هستند بعنوان یک توطئه مداوم طرح‌ریزی میشود و تنها در مراحل حساس است که یکی از قدرتهای استعماری بنحو قاطع برای بهره‌برداری نهائی پادرمیان میگذارد.

مارکسیسم تجارتي استعمارگران واقعیت خاصی است که هنوز شناسائی آن بطور کامل انجام نگرفته است.

درست همانطور که باندهای قاچاقچیان بین‌المللی مواد مخدر هنوز بطور کامل معرفی نشده‌اند و چه بسا پس از کشف یک باند و بی‌اثر شدن فعالیت افراد آن، باند دیگری کار را شروع نماید.

مارکسیسم تجارتي استعمارگران با اینکه موجودیتش آشکار است ولی باید ترکیب درونی آن مورد تحقیق قرار گیرد .

این باند از چه عواملی ساخته میشود؟ کدام جناح از کدام سازمان استعماری آنرا پدید میآورد؟ عوامل بلوک شرق تاچهاندازه در ساختمان این باند شرکت دارند نقش تضاد و تصادم قطبهای مسکو و پکن در ساختمان درونی این باند چیست؟ استعمارگران آمریکائی و انگلیسی در داخل این باند چه نقشی دارند و کدام جناح سیاسی آنها با این باند همکاری دارد؟

بالاخره آیا فقط یک باند مارکسیست تجارتي وجود دارد یا باندهای مختلفی وجود دارند؟ آیا باندهای گوناگون همیشه باهم مخالف هستند و یا ممکن است در بعضی صحنهها درکنار هم بعمل بپردازند؟

اینها قسمتی از مسائلی است که در مورد مارکسیسم تجارتي استعمارگران مطرح میشود و جبهه‌های رزمنده، ناسیونالیست یعنی تمام نیروهای مبارز اجتماع که برای تامین آرمانهای ملی تلاش میکنند و بر اراده مردم میهن خود متکی هستند باید شناسائی این جبهه، خطرناک را وجهه، همت خود قرار دهند تا بتوانند دسیسه‌های این توطئه‌گران را بموقع بشناسند و خنثی کنند . مارکسیسم تجارتي استعمارگران درکنار اصطلاح دیگری قرار میگیرد و آن "کمونیسم بین‌الملل" است . اصطلاح کمونیسم بین‌الملل یادآور تلاشهای سازمانهای اولیه کمونیستی است که میخواستند با تشکیل نوعی سازمان جهانی، مبارزات کمونیستی را در سراسر جهان گسترش دهند . دو نوع معروف این سازمانها یعنی "کمینترن" و "کمینفرم"

تا هنگامیکه روسها سلطه بی‌رقابتی در هدایت کمونیستها داشتند بوجود آمد و عمر هردو در ناکامی بپایان رسید و امروز به سبب رقابتهای شدید و خشن قطبهای مسکو و پکن، وجود یک سازمان بین‌المللی یکدست کمونیستی که بتواند مظهر آنگونه کمونیسم بین‌المللی باشد منتفی است ولی مارکسیسم تجارتنی‌استعمارگران بعنوان نوعی داروی زهربار که با مشارکت پنهانی استعمارگران غربی و شرقی ساخته میشود، واقعیت دارد این مارکسیسم در هر کشوری بوسیله بانندی از عوامل سودجو و سیاست‌بازان ذیعلاقه ساخته میشود و هدایت میگردد و کم و بیش ممکن است از تمایلات یکی از قطبهای کمونیسم بین‌المللی نیز آبیاری شود.

بنابراین سیمای چهارم مارکسیسم نوعی تجارت بین‌المللی است که گروهی کالائی را میسازند و آماده میکنند و آنگاه جناحهای سیاسی در هنگام ضرورت آن کالا را از تولیدکنندگانش میخرند و بکار میبرند.

این ماجرا چه از لحاظ سازندگان کالای تبلیغاتی (یعنی مارکسیسم) و چه از نظر جناحهای سیاسی که آنرا بکار میبرند، شدت و ضعف دارد. تولیدکنندگان کالای تبلیغاتی مارکسیسم نیز خود دو نوع هستند: حرفه‌ایها و غیر حرفه‌ایها، حرفه‌ایها کسانی هستند که سالها در حول و حوش چند فرستنده رادیوئی گرد می‌آیند. حرفه‌ایها با مختصر مواجهی که از قطبهای استعمار سرخ میگیرند این فرستنده‌ها را اداره میکنند و سالها از خودگفتارهای مارکسیستی میتراشند. اینگونه حرفه‌ایها چون دسترسی باخبر دست اول در کشورهای مورد علاقه خود ندارند برای دست یافتن

به خبر، غالباً از حرفه‌ایهای جناح‌های دیگر که غالباً وابسته به استعمارگران غیرسرخ هستند استفاده میکنند و در حقیقت هریک بازیچه دیگری میشوند. گروهی دیگر از حرفه‌ایها نثریاتی را که در کشورهای اروپائی و آمریکا باکمال آسانی و آزادی تهیه میشود به شکل نثریات پنهانی توزیع میکنند.

عده‌ای دیگر نیز مأمور شرکت در تظاهرات هستند و همین عده هستند که گاه در کنار حرفه‌ایهای غرب و گاه در کنار حرفه‌ایهای آفریقائی در برنامه تظاهراتی که زیر نظارت غربیها صورت میگیرد و یا با توافق آنها انجام میشود با نقاب و بی نقاب ظاهر میشوند.

صدای حرفه‌ایها بوسیله گروهی غیر حرفه‌ای، دانسته یا ندانسته تقویت میشود. اینها کسانی هستند که تظاهر به مخالفت و چپ‌نمائی را ژست اجتماعی خود قرار داده‌اند در میان این گروه‌های بظاهر غیر حرفه‌ای از هر قماشی پیدا میشود: از صاحبان مقامات سابق که اکنون نوبت خود را از دست رفته می‌یابند تا برخی تحصیل کرده‌های خارج که چپ‌نمائی را تنها شکل ابراز روشنفکری میدانند، معلوم نیست آن‌گروه از نمایندگان مجلس انگلستان را که در بسیاری از ماجراهای تظاهراتی حرفه‌ایها بدفاع برمی‌خیزند باید از گردانندگان اصلی مارکسیسم تجارتی شناخت و یا آنها را هم باید از زمره کسانی دانست که سرشان بی‌کلاه مانده است و از طریق چپ‌نمائی میخواهند برای خود میدانی پیدا کنند؟

خلاصه آنکه مجموع فعالیتهای حرفه‌ایها و غیر حرفه‌ایهای چپ‌نما، کالائی را پدید می‌آورد که گاه و بیگاه در بازار سیاست به موقع خرید و فروش گذارده میشود. در سالهای اخیر شاخه جدیدی

بر فعالیت حرفه‌ایها افزوده شده است و آن استفاده از بعضی اردوگاههای نظامی برای تعلیم عوامل باصطلاح چریکی است. این اردوگاهها که مخارج آنها از طرف استعمارگران پرداخت میشود در نقاط مختلفی پراکنده هستند، بعضی از آنها در کشورهای کمونیستی و برخی در خاورمیانه قرار دارند مجموعه این ساخت اجتماعی مخصوص، که از عوامل حرفه‌ای و غیر حرفه‌ای تشکیل میشود و فعالیتهای گوناگونی را که ذکر آن گذشت برعهده دارند، شبکه "مارکسیسم تجارتي استعمارگران" را تشکیل میدهد. مصلحت استعمارگران در آنست که بوسیله جناحهای آشکار یا پنهان خود، این شبکه را آبیاری نمایند و همیشه آماده بهره‌برداری نگهدارند تا در هنگام ضرورت از موجودیت آن استفاده کنند. استراتژی استفاده از شبکه تجارتي مارکسیسم معمولاً از دو نکته اصلی تشکیل میشود: یکی بکاربردن شبکه برعلیه نیروهای ملی و ملوک‌ساختن مبارزات آنها از طریق تبلیغات وسیع انحرافی برعلیه آنان و بسود قطبهای گرداننده شبکه و تحمیل نظرات استعمار برآنها. عجیب نیست که غالباً به هنگام طرح شعارهای ملی از جانب ملتها، یکباره سرو کله عمال چپ‌نمای مارکسیسم تجارتي آشکار میشود و زمانی بصورت موافق و زمانی بصورت مخالف بایجاد جو رعب و وحشت میپردازند بهنگام طرح "شعار ملی شدن نفت در سراسر ایران" که یک شعار صددرصد ناسیونالیستی و مورد حمایت همه گروههای ملت ایران بود، همه بخاطر داریم که چگونه عمال مارکسیسم تجارتي که در آن هنگام بحق لقب "توده - نفتی" گرفتند در میدان مبارزات وارد شدند و چه نقشهای مخرب و کارشکنانه‌ای اجرا کردند.

نقش استراتژیک دیگر شبکه مارکسیسم تجارتي، ایجاد انحراف در مفهوم مبارزه و در نتیجه جلوگیری از رشد طبيعي جبهه مبارزات ملي و ناسیونالیستی است.

عوامل چپ‌نمای وابسته به شبکه تجارتي، همه‌جا میکوشند که مفهوم مبارزه را به ژستهای خاص عوامل خود محدود کنند و برای کوششهای گسترده مردم که سیمای دلخواه آنان را ندارند ارزشی قائل نشوند و هر جا که بتوانند به تخطئه آن پردازند و خلاصه مبارزه را در قالبی عرضه کنند که تنها در شرایط مخلوق تبانی اربابان آنها قابل اعمال باشد. مثلاً آنها از تمام کوششهای ملت ایران در طول تاریخ که نتیجه آن حفظ تمامیت ارضی کشور بوده است تنها حرکت تجزیه‌طلبانه پیشه‌وری را که زیر حمایت مستقیم نیروی بیگانه انجام گرفت مبارزه میدانند و بر تمام تلاشهای دیگر مردم میهن ما خط بطلان میکشند از اینرو هرگونه تلاش و تبلیغ برای محدود کردن مفهوم مبارزه بقالبهای مورد نظر شبکه تجارتي مارکسیسم، ایجاد نوعی انحراف در مبارزه ملي خواهد بود.

در جامعه آسیب‌پذیر که خصوصیت اصلی آن عدم هماهنگی میان گروههای اجرائی و مردم در مورد سیاست ملي است بعلت آنکه یک سیستم توجیهی مشترک نمیتواند استقرار پیدا کند، حالت خلاء فکری پیدا میشود و در این زمینه آماده، توجیهات زیرکانه ساخت مارکسیسم بین‌الملل که در زمینه‌های گوناگون طرح‌ریزی شده است همراه با دیگر توجیهات بیمارگونه، امکان بروز و نفوذ پیدا میکنند.

این اشتباه است که تصور کنیم در جامعه آسیب‌پذیر تنها

افکار مارکسیستی میتواند بروز کند. هرگونه اندیشه‌ای که بتواند طبیعت ناپسامان چنین اجتماعی را توجیه‌کند امکان بروز دارد. هیپیسم که یکی از انواع اندیشه‌های فردگرا و بدور از ریشه‌های ملی است در میان بسیاری از جوامع آسیب‌پذیر بروز کرده است. وقتی بسبب عدم هماهنگی هیئت حاکمه و جوانان، جامعه حالت آسیب‌پذیر پیدا میکند، پذیرای اندیشه‌های پیوند گسلی چون "هی‌پیسم" میگردد.

جوامع آسیب‌پذیر که در معرض طمع قطبهای گوناگون استعمار سرخ هستند، بطور پیش‌بینی شده با توجیحات گوناگون مارکسیستی تغذیه میشوند. بخشی از این توجیحات بوسیله دانشمندانها در شکل توجیه مادی تاریخ عرضه میشود که در زمینه بعضی از علوم و مباحث این توجیحات نشانه چپ‌گرایی است. محتوای این توجیحات هرگز مورد توجه نیست بلکه این توجیحات از نظرگردانندگان تشکیلاتی که در پشت‌پرده قرار گرفته است در حکم کلید رمز و اسم شب است. هرکس که در بیانات خود بنحوی آن توجیه را بکار ببرد دانسته یا ندانسته بعنوان هوادار، نیروی غیرحرفه‌ایها را تقویت میکند.

اینگونه توجیحات نشانه‌دار حتی جای خود را در میان مباحث دینی و مذهبی نیز باز میکند و کم‌کم طرز توجیه خاصی از رویدادهای مذهبی و بکارگرفتن بعض آیات و احادیث بمتابه نشانه‌های آشنا بکار گرفته میشود.

این شیوه بعلت سابقه طولانی که در مشرق‌زمین دارد یکی از انواع شایع شیوه‌های تبلیغاتی است که گروه‌هایی خاص برای تامین

مقاصد سیاسی و اجتماعی خود از آشنائی مردم با تعلیمات مذهبی استفاده میکنند. آنها ابتدا برچند نکته حساس انگشت میگذارند و سپس دامنه گفتگو و استدلال را بمواضع دلخواه خود میکشانند.

تا اینجا توانستیم، تصویر روشنی از مارکسیسم تجارتی استعمارگران را ارائه دهیم. طرز ترکیب نیروهای انسانی آنها از حرفهای و غیر حرفهای بیان کردیم، علت وجود آنها را که حالت آسیب پذیری جامعه است گفتیم و نیرنگهای آنان را که عبارتست از رواج توجیهاات قالب گیری شده و نشان دار فاش ساختیم.

در برابر این واقعیت خطرناک اجتماعی که آغازگر شوم ترین شکل نفوذ استعماری است، نیروهای مبارز ملی وظیفه سنگینی برعهده دارند زیرا در این مبارزه هم باید با موجبات آسیب پذیری جامعه بستیزند و هم باید توطئه های استعمارگران را خنثی کنند.

مبارزه با حالت آسیب پذیری جامعه ملی، مبارزهای ژرف و اصیل است. این مبارزه بخشی از مبارزه کلی یک ملت در راه استقرار نظم ناسیونالیستی محسوب میشود عبارت دیگر مبارزه ناسیونالیستی خود مبارزهای برای معدوم کردن حالت آسیب پذیری جامعه نیز میباشد.

برای آنکه یک مبارزه ملی بتواند برحالت آسیب پذیری جامعه غلبه کند باید برسه خصوصیت استوار باشد:

نخست ناسیونالیسم، یعنی مبارزه برآمده از ویژگیهای حیات ملت بوده و بر نیروهای مردم و آرمانهای تاریخی آنان متکی باشد. دوم اینکه این مبارزه باید متکی بر عقاید مترقی و سازندهای باشد که موجب استقرار عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی گردد.

چهارسیمای مارکسیسم

انتشارات آرمانخواه

کلیه حقوق محفوظ

تهران - خرداد ۱۳۶۰ بها ۶۰ ریال